

Ein Lied für Teri

Ein Lied für Teri

تری عزیز!

بی مکانی و بی زمانی با تو بودن، یافتن ناگهانی خویش بود ، برای بیان احساسات و عواطف انسانی از تجربه درهم زیستن! این شگفتی اثبات نمود که آدمی با به اشتراک گذاشتن روح و جسم خود با دیگری می تواند عمیق ترین زخم ها و دردهای وجود خود را التیام بخشد و زیستنی بدانگونه که سزاوار آدمیست را تجربه نماید.

معجزه آغوشت، مرزهای تن مرا از قراردادی برای گریز از خویش به افقی برای به تو پیوستن و یکی شدن، تبدیل نمود.

واژگانی که در پی این نوشتار می خوانی، گوشه ایست از ضیافت دلپذیر تو که با سخاوت تمام، در فراسوی مرزهای تن ات برپا داشتی و ترجمان لذتی ست که در بندبند روح و جسم من کاشته ای!

Ein Lied für Teri

دکمه را بهانه کن

عریانی را وسوسه ای

برای گشودن آغوشم

در حریر تن ات!

این سان رها

Ein Lied für Teri

سخن

سر گفتن ندارد

در خلوت کنون

که سکوت جاری ست

و دستهای من

در امتداد مرزهای تن ات

رهسپار شده است..

عریانی نه،

که پوشیده در حریر

پستانهایت

وسوسه کشف سرزمین جدیدی ست . .

Ein Lied für Teri

وسوسه ای باش

و نه ترانه ای!

بگذار

در تلاطم شاخه های خیال

ضیافت آغوشت را

به تماشا نشینم . . .

شب،

زمزمه تدفین داشت

در پیله تن ام

تن تو اما

ترانه پروانه شدن بود..

Ein Lied für Teri

صدای تو را

در سفری اندوهناک شنیدم.

نه آوای سرد فراموشی بود

و نه ترانه دوباره زندگی . .

سکوت بود

و حجم عظیم آشنایی

که پناهی نه

مرثیه ای شگفت

که پرنده هراسناک را

در هزار آغوش بی دریغ

منزل داده بود . .

Ein Lied für Teri

روسپی سکوت روز و ترانه شب!

در گذرگاه امید بوسه هایت،

کام کدامین یاس را

به وسوسه همآغوشی

می آلایی؟

چندان برهنه مرا

در بستر خستگی بفشار

تا در حریر تن ات

با تو یکی شوم..

Ein Lied für Teri

با من درآمیز

ای دوردست ها

به انتظارت

در غوغای اکنون

تواماں لبان ات

با لبانم

Ein Lied für Teri

چشم در چشم

و لب بر لب . .

دستانم گره خورده در دستان ات . .

میان دندانهایم

روی ساقهایت

لای چاکهایت

ترانه " وای ی ی ی ی ی ی ی"

و جهانم

که می نوشد

تمام شب از تن تو

و من سقوط می کنم

از قله پستانهایت

به دره زنانگی ات . .

تو نیستی

و این سکوت

می خراشد

و ویران می کند

و به راهش

کلامی را

حوصله گفتن نیست . .

Ein Lied für Teri

به روز

شگفتی هیچ اعجازی نیست

زندان است و تاریکی . .

شب،

اما رهایی ست

آن هنگام که

با بوسه ام

از میان تمام روسپیان سکوت

لبان تو را می یابم

و چشمانم،

در چشمهایت دوباره زاده می شود

و پستانهایت،

دستانم را می بلعد . .

Ein Lied für Teri

اکنون،

این جا

نه مجال گلایه است

و نه فرصت دلتنگی

تنها

ترانه ایست

برای یک شدن

در معبد تن ات!

Ein Lied für Teri

ای تن تو،

پاسخ تمام بی تابی روح من!

نمی دانم

از ترس بود

یا از شرم

اما آن سیال تپنده محبوس در من

در عمیق ترین شیار تن تو

ناگهان

ترانه رهایی خواند

و به تو پیوست . .

Ein Lied für Teri

پستانهایت،

روشنی بود . .

روشنی،

با لمس لبانم

بیدار شد،

گرما شد،

خورشید شد،

سخاوت شد . .

Ein Lied für Teri

فراتر از اشتیاق و شهوت ساده ایم .

برخیز

و به آغوشم بیا . .

روحت را به من بده

تا به کمال برسیم . .

عریان بخوابیم

و رویا ببینیم . .

رویای با هم بودن

و رویای درهم ماندن

Ein Lied für Teri

ای دستان ات

حلقه در تن ام!

جسم من

از کدام سو

محصور می شود

هنگامه آرامش پیکان من

در کمان تن تو!

گویی

فریفته جنون است

در سرم

و غریزه خون است

در تن ات . . .

Ein Lied für Teri

زبان من

بر تن ات،

پرسه می زند..

عضوی در من

اندیشه سخت شدن دارد..

قصر رنگین کوچک تو،

باز می شود.

ترانه لرزش دست و دلم،

بر روی سینه ات جاری ست

و واژه مجهولی

بر لبان تو..

آهههههههه

Ein Lied für Teri

تمام زنانگی ات،

در لمس عاشقانه لبانم،

گریز شبانه بود ..

از ترس،

از شرم،

ترانه یکی شدن

با انسان موعود من!

Ein Lied für Teri

مرا دوباره دعوت کن

به ارتفاع ناهموار تن ات

تا در آن فضای عظیم ترس

پرسه دیوانه دندانهایم را

بر شگفت زنانگی ات

کشف کنم..

Ein Lied für Teri

خاری بودم
در میانه زمستان
روی دشت تن ات!
خورشید سخاوت پستانهایت
نورم داد
و چشمه میان پاهایت،
رطوبتم..
گل شرم ..
اینک،
تویی تمام من
و من ام،
جزیی از تو!

Ein Lied für Teri

به زمین
مبعوث شدیم
که تن را به شکنجه تن درآوریم ..
تن تو اما
نوازش بود و بوسه!
زنجیری نه،
که پیوندی بر ساقه تن ات
که از سینه ات و لبت
سیرابم می کنی
و درو تهی گاه تهی ز همهمه ات
مرا به دیوانه فرو ریختن به آه
و گسیختن
و به تو پیوستن،
بشارت می دهی

ای کاش

سایه ای بودم

تا در تاریکی

با تو یکی می شدم

من

در مدار منظومه زنانگی

کی ام؟

ستاره ای خاموش

که در دهلیزهای تن ات

نشسته است..

Ein Lied für Teri

با نجوای تن،

برهنه می شوی .

شگفت می شوی .

برهنه می شوم .

ساده می شوم .

یکی می شوم . .

یکی می شویم . .

یکی می شوی . . ؟

در گودال رخوت زنانگی ات

تا قله سخاوت پستانهایت

آه . . .

من چه انسانی

زیسته ام .

Ein Lied für Teri

Ein Lied für Teri

نه از ترس بود
و نه از شرم!
ماه برهنه میان پلهایت،
خورشید سخاوت پستانهایت،
تمام جاده های لزت زنانگی ات،
مایع حیات درون مرا
بلعید . .
اکنون
اما فاجعه بیداری ست . .

Ein Lied für Teri

آه ای به خلوت خویش

گران فروبسته اکنون!

میان برکه تن ات،

دیوانه آسا غرق شده ام . .

بگو،

فریاد بیهوده ای نبوده

ترانه زنانگی ات . .

Ein Lied für Teri

تا مرزهای پنهان تن ات

لبانم زورق تشنگی بود.

در چشمه سار میان پلهایت

که مرور خاطره اش

گرمم می کند،

اما سیراب شد ..

آوا شد ..

ترانه شگفتی شد ..

شعر شد ..

Ein Lied für Teri

چه سان گریست

سراب تردید من

در آن حجم سرشار از یقین تو . .

سنگینی سیال درون مرا

فریادی نه ز نومیدی

که رهایی بود

چنین سبکبال

پرواز شبانه . .

Ein Lied für Teri

تمام تن ات

ترانه ای بود

در هجوم شبانه دستانم

مرثیه ای برای دوباره زیستن . .

Ein Lied für Teri

وسوسه بیداری ست

یا خواب

این واژگان،

اکنون،

این جا،

در آغوش تو . . ؟

Ein Lied für Teri

در بستر غوغای شب و رخوت صبح

این سان

صدای آشنای تو ست

که می گردد

ترانه رگهای من . .

بستر ناگزیر اکنون را

بشارت آغوش توست

این سان به دام فتادن

و نگریختن

Ein Lied für Teri

از پرسه حریصانه لبانم

تا غریو دردآلود سینه ات

لذتی ست..

زیباتر طرحی برای دوست داشتن

و رقص رنگ

بر بوم جادویی پستانهایت

که در ضیافت شبانه تن،

خلق شده است..

Ein Lied für Teri

اینک

در پس شب

چشمان تو بود..

آفتاب بود،

سماجت روز بود

و تکرار پیوسته امید

Ein Lied für Teri

فصل بی رحم زیبایی ات،

آه

ای همیشه دور و دریغ!

چگونه بی نجوا

ریشه های جنون را

در ضیافت فراموشی

به بوسیدن خورشید

وسوسه می کند . .

Ein Lied für Teri

نگاه کن!

در تاریک ترین فصل ها،

از کشاکش پرسه لبانم بر تن ات،

زیباترین خورشیدها را یافته ام!

در هجوم عطش،

از کشاکش پرسه لبانم بر تن ات،

زیباترین چشمه ها را یافته ام!

در سکوت ابری نیمه شبان،

از کشاکش پرسه لبانم بر تن ات،

زیباترین نوالها را یافته ام!

در تهی ترین ضیافت حیات،

از کشاکش پرسه لبانم بر تن ات،

همه جهان را یافته ام!

نگاه کن!

Ein Lied für Teri

مهربانی بی دریغ لبانت،

خورشید سخاوت پستانهایت،

ضیافت شبانه تن ات،

پنداری

معجزه ایست

در سماجت ناگزیر دستان من!

Ein Lied für Teri

در هجوم تاریکی،

لبخند زنی

کافی ست

تا تمام جهان

گرم و روشن شود

Ein Lied für Teri

از طرح دو هیچ

در تن ات

برآمده در جامه ات،

تا لبان من

چندین قرن فاصله است . . ؟